

# حوزویان و توسعه، مورد نمونه؛ امام خمینی (ره)

○ اسماعیل باغستانی

بی آن که بخواهم در اینجا به معنی یا معانی توسعه و کاربرد و لوازم و شرایط آن بپردازم، با فرض این که خواننده گرامی حداقل آشنایی لازم با این مسأله را دارد یگراست به سراغ موضوع این مقال که بحثی اجمالی است راجع به نسبت و ارتباط توسعه و حوزویان و نقشهای منفی یا مثبتی که حوزویان می توانند در روند توسعه بر عهده گیرند، می روم و از باب نمونه نیم نگاهی به کارنامه امام خمینی به عنوان رهبر روحانی انقلاب و مرجع تقلید و در هر حال یکی از شاخص ترین اسلام شناسان معاصر، خواهم انداخت و درخور این فرصت تأثیر مثبت وی را در این زمینه به بررسی خواهم نشست - به بهانه سالیاد فرخنده اش.

دین و روحانیت - به عنوان معسران و متولیان دین - تقریباً در تمام طول تاریخ ایران بعد از اسلام، به مثابه یک قطب قدرت - پنهان یا پیدا - در کنار قطب سیاست - قدرت حکومت - به نقش آفرینی در عرصه اجتماع دست زده است. سرچشمه قدرت روحانیت، آسمانی است و از همین رو بیشترین نقش و تأثیر را بر مردم دارد و به همین دلیل هم هست که قطب دیگر قدرت یعنی حکومت، موجودیت آن را می پذیرد و در عرصه بازی سیاست آن را به حساب می آورد. به عبارت دیگر شاید بتوان تاریخ ایران بعد از اسلام را به آوردگاهی مانند کرد که دین و دولت - روحانیت و حکومت - پیوسته در آن به چالش های پیدا و پنهان با یکدیگر پرداخته اند. درست است که روحانیت - دست کم روحانیت شیعه - هیچ گاه بطور مطلق رنگ دولتی نیافته است، اما در هر حال گاه به اقتضای سیاست به حکومت هانزدیک شده یا با آنها همسوز شده است و گاه باز به اقتضای سیاست از آنها پیوند گسته است. بدین گونه می توان تحولات مثبت و منفی جامعه و تاریخ ایران اسلامی در طول قرون را نیز، در سایه تأثیرات این دو قطب قدرت مورد بررسی قرار داد.

به همان اندازه که حکومت و قدرت سیاست می توانسته است بر تمام شئون مردم تأثیر بگذارد، دین گرایی و تأثیر از متولیان دین نیز می توانسته است منجر به تحولات مثبت یا منفی عمیق در جامعه گردد. گفتنی است که در اینجا مراد از دین معنای عام آن پس از اسلام شامل تمام مذاهب و نحله ها و گرایش های نظری و عملی اسلام است



و طبعا منظور از متولیان دین هم معنای عام آن است که همه فقها و محدثان و مفسران و عارفان و فلاسفه و متکلمان از تمام مذاهب را فرا می گیرد. مایه تأسف است که تاکنون تحقیق جامعی راجع به تأثیرات ژرف دین و متولیان دین بر لایه ها و ابعاد گوناگون جامعه و تحولات آن صورت نگرفته است. از همین رو با وجود وفور مواد و اسناد و مدارک، اطلاعات درست و بسامان مادر این باب چندان فراوان نیست. در حال مطالعه تاریخ ایران بعد از اسلام بدون در نظر گرفتن تأثیر فرهنگ اسلامی و سازندگان و مروجان آن، ازین عقیم خواهد بود. زیرا حتی سیاست گریزترین نحله ها و گروه های اسلامی یعنی صوفیه نیز در طی تاریخ ایران بعد از اسلام، به تناوب، یک چند حتی زمام سیاست و حکومت را در دست گرفته اند و یا لاقفل دست در دست سیاستمداران داشته اند. یعنی با در دست داشتن قدرت دینی به کسب قدرت دنیایی نیز رغبت ورزیده اند. نمونه بارز در این باب حکومت صفویه است که پشتوانه حداقل دو قرن فعالیت سیاسی و نظامی و تبلیغی فرزندان و نوادگان شیخ صفی الدین اردبیلی را پشت سر خود دارد. جای ذکر نمونه نیست و گرنه از تلاش های دیگر متولیان دینی و بعضی فقها و متکلمان هم نمونه ای می آوردم. بنابراین می توان گفت که در طی قرون اسلامی، چه در دوره های اعتلا و رشد و پیشرفت و چه در روزگاران عسرت و انحطاط، ردپای دین و دین مداران به عنوان عواملی تأثیر گذار به روشنی قابل رؤیت است.

بدین گونه شعار معروف «سیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما عین سیاست ماست» هم که روحانی روشن ضمیر و آزاده عصر مشروطیت، سید حسن مدرس، آن را طرح کرد، غیر از این که حکایت از آن داشت که مدرس می کوشید با طرح آن در عصر مدرن هم به اقتضای وقت، دین را به عرصه سیاست و تصمیم گیری های مهم اجتماعی بکشاند، در عین حال اشاره به یک واقعیت تاریخی در تاریخ ایران عصر ساسانی و ایران بعد از اسلام هم داشت مبنی بر پیوندهای محکم میان دیانت و سیاست و توانایی دین و دولت که:

«الملك والدين تولمان»

اگر این موضوع در عصر کلاسیک اسلامی و روزگاران پیش از عهد مشروطیت - لاقفل در

برخی برهه ها - پذیرفته بود اما پذیرش این توانایی در عصر مشروطیت و بعد از آن که متأثر از دوران مدرن در غرب است با دشواری ممکن می نمود. دولت های پس از مشروطیت، خاصه در حکومت پهلوی، پنهان یا آشکار در صدد تقلیل یا حذف نقش دین در سیاست و جامعه بودند و بی آن که با دقت و کارشناسانه به تأثیر دین و روحانیت برونند حرکت ها و تحولات اجتماعی بنگرند، با تحلیل های ابرو و غیر واقع بینانه خویش اقدام به این کاری کردند. در حالی که کسی که اندک آشنایی با تاریخ ایران بعد از اسلام داشته باشد، در آیینگی دین و جامعه را آنچنان عمیق و توبرتومی بیند که به آسانی نمی تواند اقدام به حذف و یا تقلیل نماید. دولت های پس از مشروطیت بجای دست زدن به اصلاحات تدریجی در این باب و ترویج درست اندیشه و تعقل و علم در جامعه، شتابکارانه و بی خردانه دست به قلع ریشه دین و روحانیت زدند و در نتیجه عرض خود بردند و زحمت مردم داشتند و مردم را از آنچه داشتند تهی ساختند و چیزی هم جایگزین آن نکردند.

توسعه و توسعه اندیشی نیاز امروز و فردای جامعه هایی همچون جامعه ماست، اما روند توسعه در چنین جامعه هایی چندان هم آسان صورت تحقق نمی یابد. ضمن داشتن دانش و برنامه، به شناخت عمیق جامعه در حال حاضر حاجت دارد. حرکت توسعه پس از انقلاب از سر گرفته شد اما این بار با پرسش های تازه ای روبرو بود. برخی از این پرسشها به نقشی که دین و گرایش های دینی در جامعه دارند باز می گشت و اینکه آیا واقعا دین یار شاطر توسعه است و یا بار خاطر آن. البته در فضای ناسالم جنجال های سیاسی پرداختن به این گونه بحث ها به سرانجامی نمی رسد اما مگر چاره ای جز این وجود داشت.

در هر حال بقرابت بحث توسعه با اجرایی برنامه اول و دوم توسعه گرم تر شد. شاید محور اصلی مباحث هم به این باز می گشت که آیا قه که اینک بر مصدر قدرت نشسته است می تواند مصدر و منبع و موتور توسعه باشد و برای آن برنامه ریزی کند یا نه؟

اما به نظر می رسد که این مسأله باز گشت به مسأله مهمتری داشت و آن اینکه دین در دوران مدرن چه نقشی می تواند در جامعه بازی کند و در کشورهای نظیر کشور ما که دوران گذار را سپری

● طرحی هم که در نیمه راه انقلاب به عنوان «جمهوری اسلامی» ارائه کرد باز حکایت از آینده نگری و آینده اندیشی و توجه وی به توسعه سیاسی داشت. امام با نفی مطلق «سلطنت»، «جمهوری» را که مفهومی مدرن بود و سابقه ای در فرهنگ و سیاست گذشته ما نداشت به جای آن پیشنهاد کرد و برای حصول اطمینان، قید «اسلامی» را نیز بدان افزود تا پاس دین را نیز داشته باشد. مفهوم «جمهوری اسلامی» که احترام به آراء مردم و مشروعیت بخشی رأی مردم، توانان در آن لحاظ شده بود، توسعه سیاسی بود که مفاهیم و نهادهای دیگر توسعه سیاسی در واقع از آن منشعب می شدند.

● دین در دوران مدرن چه نقشی می تواند در جامعه بازی کند و در کشورهای نظیر کشور ما که دوران گذار را سپری می کنند چه نقشی در توسعه و نوسازی همه جانبه جامعه می تواند داشته باشد.

● شاید بتوان تاریخ ایران بعد از اسلام را به آوردگاهی مانند کرد که دین و دولت - روحانیت و حکومت - پیوسته در آن به چالش های پیدا و پنهان با یکدیگر پرداخته اند. درست است که روحانیت - دست کم روحانیت شیعه - هیچ گاه بطور مطلق رنگ دولتی نیافته است، اما در هر حال گاه به اقتضای سیاست به حکومت ها نزدیک شده یا با آنها همسو شده است و گاه باز به اقتضای سیاست از آنها پیوندگسته است

● آبادانی و آبادانی گری در فرهنگ یک جامعه به عامل های چندی باز بسته است، که بی گمان عامل دین یکی از مهمترین و مؤثرترین آنهاست. دین هم با آبادانی می تواند جمع شود و هم با ویرانی. در عین حال خود آموزه های دینی و مروجان و پیشوایان دین نیز می تواند به آبادانی یا ویرانگری بینجامد و این البته وابسته است به نوع تبلیغی که از دین رواج می یابد. یعنی علاوه بر تأثیر عناصر ذاتی یک دین در این مورد، نوع قرائت یا تبلیغ و یا تفسیری هم که از دین می شود در فرآیند آن بخش هایی از دین درشت تر و یا کوچک تر جلوه داده می شود. نمونه های این مسأله را هم در تاریخ مسیحیت و هم در تاریخ اسلام گرایش های جبرگرا و اختیار ستیز و در نهایت عقل گریز، مروج قرائت ضد آبادگری از دین بوده اند که با تحقیر بی منطق دنیا و کار برای دنیا و تبلیغ این که: لدواللموت وابتوالخراب، در واقع به کشتن انگیزه خلافت و کار در میان مردم دست زده اند. انعکاس این گونه اندیشه ها و آموزه ها در آثار و اعمال صوفیان، سهمگین تر و بنیان افکن تر بوده است. صوفیان به لحاظ محبوبیت و مشروعیت عظیمی که در میان مردمان داشته اند، در طول تاریخ بعد از اسلام موفق ترین چهره های تبلیغ و ترویج این آموزه ها و اندیشه های خطرناک بوده اند. البته نویسنده به هیچ وجه منکر جنبه های مثبت و نکته های درخشان تعلیم و آثار صوفیه در قلمرو معرفت و تصوف و الهیات و ادبیات نیست اما در عین حال از این جنبه منفی و مضر اندیشه و تعلیم آنان در طی قرون اسلامی و پیامدهای بسیار خطرناک آن

می کنند چه نقشی در توسعه و نوسازی همه جانبه جامعه می تواند داشته باشد. آیا همچون دولت های پس از مشروطیت سخن از حذف آن بزنیم و یا کارنامه ناموفق آنها را مایه عبرت قرار دهیم و چاره دیگری بیندیشیم و با پذیرفتن این نکته که دین و روحانیت در جامعه ما نفوذ دارند و با شناخت درست این مسأله به چاره گری دست بزنیم و همچون مصلحان سده اخیر روند اصلاح را بروند حذف مرجح بشماریم.

اینک با اشاره ای کوتاه به نقشی مثبت یا منفی آموزه های دینی به طور عام در حرکت توسعه به تطبیق موردی آن بر سیره امام خمینی خواهم پرداخت.

آبادانی و آبادانی گری در فرهنگ یک جامعه به عامل های چندی باز بسته است، که بی گمان عامل دین یکی از مهمترین و مؤثرترین آنهاست. دین هم با آبادانی می تواند جمع شود و هم با ویرانی. در عین حال خود آموزه های دینی و مروجان و پیشوایان دین نیز می تواند به آبادانی یا ویرانگری بینجامد و این البته وابسته است به نوع تبلیغی که از دین رواج می یابد. یعنی علاوه بر تأثیر عناصر ذاتی یک دین در این مورد، نوع قرائت یا تبلیغ و یا تفسیری هم که از دین می شود و در فرآیند آن بخش هایی از دین درشت تر و یا کوچک تر جلوه داده می شود. در این زمینه مؤثر می افتد. نمونه های این مسأله را هم در تاریخ مسیحیت و هم در تاریخ اسلام می توان دید. در تاریخ اسلام گرایش های جبرگرا و اختیار ستیز و در نهایت عقل گریز، مروج قرائت ضد آبادگری از دین بوده اند که با تحقیر بی منطق دنیا و کار برای دنیا و تبلیغ این که: لدواللموت وابتوالخراب، در واقع به کشتن انگیزه خلافت و کار در میان مردم دست زده اند. انعکاس این گونه اندیشه ها و آموزه ها در آثار و اعمال صوفیان، سهمگین تر و بنیان افکن تر بوده است. صوفیان به لحاظ محبوبیت و مشروعیت عظیمی که در میان مردمان داشته اند، در طول تاریخ بعد از اسلام موفق ترین چهره های تبلیغ و ترویج این آموزه ها و اندیشه های خطرناک بوده اند. البته نویسنده به هیچ وجه منکر جنبه های مثبت و نکته های درخشان تعلیم و آثار صوفیه در قلمرو معرفت و تصوف و الهیات و ادبیات نیست اما در عین حال از این جنبه منفی و مضر اندیشه و تعلیم آنان در طی قرون اسلامی و پیامدهای بسیار خطرناک آن

نمی تواند به آسانی بگذرد. همین جنبه منفی تصوف به تدریج با رسوخ در عالم تشیع، از طریق رسوب در اندیشه عالمان دینی، اثرات زیانمند خود را بر جامعه شیعه مذهب نیز تحمیل کرده است. این میراث فکری زیانبار هنوز هم به صورت های گونه گون در جامعه ما رواج دارد. کافی است نگاهی بیندازید به ضرب المثل هایی که در این باب بر زبان مردم جاری است و حکایت از تقدیرگرایی منفی و ضد کوشش و کاری دارد که باید آن را مرده ریگ نامبارک جنبش های عقل ستیز قرون گذشته محسوب داشت. این چیزی بود که مصلحان مسلمان در سده گذشته به ستیز با آن پرداختند. در معارف دینی آن مایه عناصر مبنی بر گرمی داشت زندگی و نعمت های آن و کار و تلاش دنیوی و سازندگی و آبادگری وجود داشت اما در گذار قرون غبار غفلت بر این عناصر نشسته بود و می باید افراد روشن اندیش دینداری ظهور کنند و به غبارزدایی از گوهر دین دست بزنند و تعالیم مثبت آباد گرانه دین را هویدا سازند این بخشی از کاری بود که مصلحان بزرگ دینی در سده اخیر در صدد انسجام آن بودند. شماری از روحانیون و روشنفکران دینی معاصر در واقع به احیای وجه زمینی و دنیایی دین پرداختند و کوشیدند دین و دنیا را آشتی دهند و به جای آن که دین را مخدر و ایون بنمایانند، از دین ابزاری بسازند برای بیداری مردم و آوار کردن آنها به ساختن دنیایی سالم و پر نشاط. در حرکت های دینی سده معاصر تاریخ ایران، گرایش های گونه گونی وجود دارد که بعضاً مروج همان نحوه از اندیشه های ضد توسعه است. اما من حیث المجموع عمده حرکات اسلامی معاصر ایران نگاهی مثبت به دنیا و زندگی دارند و بر این وجه دین تأکید می ورزند. در واقع انقلاب اسلامی را نیز می توان برآیند عملی این نوع نگاه به دین دانست.

\*\*\*

باری عکس العمل روحانیت شیعه در سده اخیر در قبال مسأله توسعه و آبادگری نظراً و عملاً عکس العملی چند گانه بوده است. عده ای در نظر و عمل به نفی کلی آن و مظهر جدید تمدنی فتوا داده اند و شماری اگرچه نظراً در مبادی معرفتی آن اشکال کرده اند، اما در مقام عمل روند توسعه را پذیرفته اند. لیکن تعداد کسانی که به لحاظ



نظری و عملی موضوع توسعه را پذیرفته باشند چندان زیاد نیست و قطعاً امام خمینی یکی از این جمله معدود به شمار می آید. مجموعه عملکرد و گفته‌ها و نوشته‌های ایشان اگر از این منظر مورد مذاقه قرار گیرد، متضمن آموزه‌ها و نکته‌های دقیقی از موضع گیری‌های ایشان به عنوان رهبری انقلاب و مرجعیت شیعه در برابر مسأله توسعه خواهد بود. اینک می‌کوشم در اینجا این مطلب را خصوصاً در حوزه‌های سیاسی و فرهنگی به صورت مشروح‌تر و روشن‌تر بیان کنم.

از مفهوم «انقلاب» آغاز می‌کنم. انقلاب چیست و چه زمانی ضرورت می‌یابد؟ بی‌گمان در جامعه‌هایی نظیر جامعه ما وقتی روند اصلاحات اجتماعی از راه‌های مسالمت‌آمیز و آرام به نتیجه مطلوب نرسد، چاره‌ای جز حرکت‌های تند اجتماعی باقی نمی‌ماند که ممکن است در نهایت به انقلاب بینجامد. یعنی انقلاب در واقع گامی است به پیش و می‌آید تا وضع موجود را به وضع مطلوب یا موعود بدل سازد. در این صورت انقلاب بر این نکته معرفتی اتکا دارد که وضع موجود، وضع مقدر غیر قابل تغییر نیست و آدمی می‌تواند؛ فلک را سقف بشکافد و طرحی نو دراندازد. این اندیشه، بی‌هیچ تردید، محور اصلی توسعه‌اندیشی است. یعنی بر اساس اندیشه‌ورزی و عمل درست و حساب شده و ایمان به زندگی و خلاقیت بشری می‌توان وضع نامطلوب موجود را به نفع وضع مطلوب موعود تغییر داد.

در انقلاب اندیشه بازگشت وجود ندارد. انقلاب به سوی آینده نشانه‌گیری می‌کند و با درهم‌شکستن نظم فرسوده موجود، در پی آن است که نظمی نو آیین‌پی‌ریزی نماید. پس مفهوم انقلاب به گونه‌ای، در مفهوم توسعه مندرج است و کسانی که سودای انقلاب در سر دارند، در واقع با تصویری که از آینده‌ای امیدبخش ترسیم می‌کنند با شدت و حدت به شکستن بن‌بست موجود دست می‌زنند و در واقع راه را برای توسعه می‌گشایند. پس به عبارت دیگر، مفهوم انقلاب از بن، مفهومی وابسته به توسعه است و جهت‌گیری آن به سوی توسعه است. توسعه در جوامعی همچون جامعه ما هم «راه» است و هم «هدف». و راه‌های دست‌یابی به آن بستگی به اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جوامع مختلف دارد. در برخی از جامعه‌ها توسعه

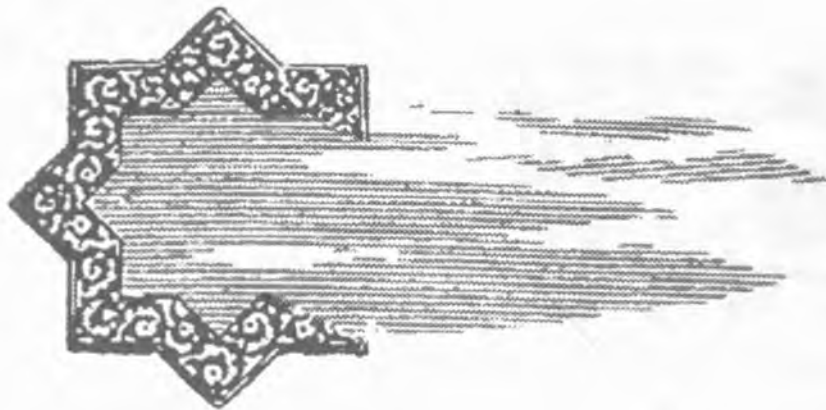
از راه‌های مسالمت‌جویانه و آرام تحقق می‌یابد و در برخی از جامعه‌ها این هدف جز از طریق انقلاب به ثمر نمی‌نشیند.

امام خمینی، انقلابی بزرگ‌روزگار ما، آنگاه که راه‌های مسالمت‌آمیز اصلاح را بر روی خود و جامعه بسته دید و روند حرکت رژیم پهلوی را اصلاح‌ناپذیر ارزیابی کرد. راه دوم یعنی «انقلاب» را برگزید و نظم حاکم را به نفع نظم مطلوب برهم زد. پس به نظر می‌رسد که امام در واقع با عنایت به لاف‌های برخی از مبانی و میبانی معرفتی توسعه و رویکرد مثبت به آن، رهبری انقلاب را پذیرفت و آن را تا نهایت پیش برد. پس راه حلی را که امام برای اصلاح برگزید می‌توان حرکتی در مسیر توسعه در جوامعی نظیر جامعه ما به حساب آورد.

شیوه‌ای هم که امام در مسیر کار و آرمان خود انتخاب کرد، مسیری مترقیانه و توسعه‌اندیشانه بود. امام انقلابی‌ای بود که به راه‌حل‌های قهرآمیز خونین یعنی جنگ‌های مسلحانه چندان اعتقاد نداشت و کار گروه‌هایی که دست به چنین شیوه‌ای می‌زدند را چندان نمی‌پسندید. وی بیشتر به حرکت‌های خودجوش مردمی معتقد بود، زیرا عیب بزرگ رژیم پهلوی را هم فاصله گرفتن آن از مردم و به همین دلیل نامشروع بودن آن می‌دانست. از همین رو در مقام نفی رژیم پهلوی حتی در صورت انقلاب، به ترویج حرکت‌های خودجوش و آرام و دموکراتیک مردمی اقدام کرد. طرحی هم که در نیمه راه انقلاب به عنوان «جمهوری اسلامی» ارائه کرد باز حکایت از آینده‌نگری و آینده‌اندیشی و توجه وی به توسعه سیاسی

داشت. امام با نفی مطلق «سلطنت»، «جمهوری» را که مفهومی مدرن بود و سابقه‌ای در فرهنگ و سیاست گذشته ما نداشت به جای آن پیشنهاد کرد و برای حصول اطمینان، قید «اسلامی» را نیز بدان افزود تا پاس دین را نیز داشته باشد.

مفهوم «جمهوری اسلامی» که احترام به آراء مردم و مشروعیت بخشی رأی مردم، توأمان در آن لحاظ شده بود، توسعه سیاسی بود که مفاهیم و نهادهای دیگر توسعه سیاسی در واقع از آن منشعب می‌شدند. امام در سخنرانی معروف و تاریخی بهشت زهرا در بدو ورود به ایران، در واقع حکومت سلطنتی را، حکومتی مرتجعانه و بدوی تلقی کرد و به صورت استفهام انکاری این پرسش را مطرح کرد که اجداد و پدران ما چگونه می‌توانند برای سرنوشت آینده فرزندان و نوادگان خود تکلیف تعیین کنند و این حق هر نسل است که بر تعیین سرنوشت خود حاکم و ناظر باشد. با پیروزی انقلاب، توبت به آن رسید که این طرح، جامه عمل به تن نکند. نخستین کار امام خمینی پس از پیروزی، برگزاری فرماندوم جمهوری اسلامی بود که در طی آن تقریباً تمامی رأی‌دهندگان به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند. با آن که امام در این هنگام در مراتبی از محبوبیت و مشروعیت بود که تا سالها می‌توانست بدون هیچ فرماندومی بر مردم حکومت براند، اما اعتقاد عمیق او به توسعه سیاسی او را واداشت که در طایفه انقلاب، مشروعیت نظام جدید را به میل و تصویب ملت واگذار نماید. امام سپس کوشید که در همان نخستین سال پس از پیروزی، تمام پایه‌های نظری



و عملی جمهوری اسلامی را استوار سازد. از همین رومی بنیم که قانون اساسی در همان سال نوشته و تصویب می شود و نخستین دوره های انتخابات مجلس و ریاست جمهوری نیز در همین سال تحقق می یابد. اما کار امام در حوزه توسعه سیاسی در همین حد پایان نمی یابد. وی با نظارت دقیق خود می کوشد کودک نورس جمهوری اسلامی را حمایت و هدایت کند. و لذا به عنوان رهبر و مرجع تقلید به ارائه طریق و گره گشایی در سه حوزه توسعه فرهنگی و اقتصادی و سیاسی دست می یازد. امام معتقد است که فقه، گره گشای دشواری های پیش روی نظام است. اما نه فقه موجود حوزه ها، بلکه فقهی که دو عنصر زمان و مکان نقش اصلی را در آن بازی می کنند. به نظر ایشان فقهی، فقیه است که بکوشد دانش فقه را از حصار تنگ ان قلت و قلت های مرسوم طلبگی وارهاند و آن را به برنامه ای برای اداره زندگی انسان امروز، انسان قرن بیستمی بدل سازد.

امام در واقع دکترین «ولایت فقیه» خود را نیز برای همین منظور طراحی می کند و خود به عنوان فرد شاخص و اجد شرایط این نظریه، در مقام عمل تلاش می ورزد تا فقه را به چالش مسایل جهان مدرن ببرد. او معتقد است که فقه در این چالش پیروز خواهد شد. نظریه ولایت فقیه که تا پیش از امام، جز در نزد معدود از فقیهان شیعه، مسأله فرعی و متروک به حساب می آمد. به دست ایشان به مسأله ای اصلی و زیربنایی تبدیل شد.

در واقع امام در نظریه ولایت فقیه، آن مایه استعداد و قابلیت می دید که به نظریه ای مدرن و مفید در کنار دیگر نظریه های موجود در باب حکومت تبدیل شود. امام در سالهای پایانی عمر، حدود و ثغور نظریه خویش را در حد توان مشخص تر ساخت. از این نظر در حقیقت شاید بتوان نظریه ولایت فقیه امام را در جامعه هایی نظیر جامعه ما در روند توسعه به صورت بهتری تبیین کرد.

امام اعتقاد ژرف و بی چون و چرایی به مردم و مشارکت مردمی داشت. با مردم یک رو بود و به مردم اعتماد می کرد و از همین رومی مردم نیز از بن جان به او اعتماد می کردند و بالاتر از اعتماد به او عشق می ورزیدند. امام بارها اظهار داشت که در هر کاری میزان رأی مردم است. امام در عین

حال که به ارشاد و هدایت مردم می پرداخت اما درصد تحمل رأی خود به ایشان نبود و نهایتاً رأی مردم را بر رأی خود ترجیح می داد. این نیز حکایت از روح دموکراتیک و مردم سالارانه و توسعه اندیشانه امام داشت.

به همین دلیل هم در حوزه معتقدان به نظام جمهوری اسلامی قایل به تکثر سیاسی بود. وی با آن که همواره همگان را به وحدت دعوت می کرد اما در حوزه سیاست و لاقول در حوزه کسانی که اصل نظام را می پذیرفته چندان اعتقادی به تک صدایی نداشت. در خاطر داریم که امام انشعاب مجمع روحانیون مبارز را از جامعه روحانیت مبارز به دلیل اختلاف نظرهایی که در زمینه های سیاسی و اقتصادی داشتند پذیرفت و آن را به فال نیک گرفت. چیزی که شاید در نگاه نخست در آن شرایط برای برخی افراد در حکم پذیرش تفرقه بود. اما امام با سعه صدر این شکاف سیاسی را مسأله ای طبیعی تلقی کرد

و به حمایت هر دو گروه پرداخت. نسبت به برخی دیگر از گروه های سیاسی نیز امام چنین رفتاری داشت. چنان که پیش از انقلاب هم امام اختلافات نظری و عملی گروه های طرفدار خویش را پذیرفته بود و با آن که پیوسته آنان را به وحدت فراخوانده بود اما هیچگاه آراء و نظرات یک گروه را بر دیگری مرجح نشمرده بود. در هر حال وقتی به دوره رهبری ده ساله امام بازمی نگرییم و وقتی دشواری های داخلی و خارجی و نظری و عملی ای که وی با آنها مواجه بود در نظر می آوریم به اهمیت عملکرد و موضع گیری های وی در حوزه توسعه کلان سیاسی و قوف بیشتر می یابیم و بر او آفرین می گوئیم. اینک بحث نقش امام در حوزه توسعه

● کسی که اندک آشنایی با تاریخ ایران بعد از اسلام داشته باشد، در آمیختگی دین و جامعه را آنچنان عمیق و تو بر تو می بیند که به آسانی نمی تواند اقدام به حذف و یا تقلیل نماید.

دولت های پس از مشروطیت بجای دست زدن به اصلاحات تدریجی در این باب و ترویج درست اندیشه و تعقل و علم در جامعه، شتابکارانه و بی خردانه دست به قلع ریشه دین و روحانیت زدند و در نتیجه عرض خود بردند و زحمت مردم داشتند و مردم را از آنچه داشتند تهی ساختند و چیزی هم جایگزین آن نکردند.

● به نظر می رسد که امام در واقع با عنایت به لاقول برخی از مبانی و مبادی معرفتی توسعه و رویکرد مثبت به آن، رهبری انقلاب را پذیرفت و آن را تا نهایت پیش برد پس راه حلی را که امام برای اصلاح برگزید می توان حرکتی در مسیر توسعه در جوامعی نظیر جامعه ما به حساب آورد.

سیاسی راوامی نهم و به موضوع توسعه فرهنگی و نقشی که امام در ده ساله رهبری خویش در این زمینه ایفا کرد می پردازیم. بی گمان اهمیت سدسکنی های امام در این زمینه کمتر از دیگر کارهای وی نیست.

در ماههای اوج انقلاب، تصور بر آن بود که انقلاب همه چیز را در گون خواهد ساخت. طبعاً این نکته به حوزه فرهنگ نیز سرایت می کرد. از همین رو تصویر آینده فرهنگ و فرهنگ آینده برای دلسوزان و اصحاب فرهنگ به شدت مبهم و تیره می نمود. اهل فرهنگ با گرایش های گونه گون با تلقی ای که از فرهنگ و تصویری که لااقل از اندیشه و عملکرد بخشی از روحانیت داشتند نگران آن بودند که وقتی زمام کار مملکت را یک روحانی بزرگ در حد مرجعیت برعهده گیرد چه معامله ای با فرهنگ خواهد شد. البته با سابقه ای که از دیدگاههای نظری و موضع گیریهای عملی روحانیون خاصه در طول سده اخیر و در رویارویی با مظاهر فرهنگ جدید در دست بود و وجود چنین نگرانی هایی چندان هم ناموجه نبود. اظهار نظرهای احیاناً ضد و نقیض برخی از روحانیون و اصحاب امام هم در این باب، گاه بر شدت نگرانی ها می افزود. تقریباً تکلیف هیچ یک از مسایل و نهادهای فرهنگی کشور در صورت پیروز شدن روشن نبود. این که آموزش عالی و متوسطه و هنر و ورزش و... به چه سمت و سویی گام خواهند نهاد و چه شکل و شمایللی خواهند یافت به کلی نامعلوم بود. این که آیا همه چیز در حوزه فرهنگ و نهادهای فرهنگی باید ویران شود و بر آن ویرانه فرهنگی نوساخته شود باز نامعلوم بود پرسش هایی هم که خبرنگاران خارجی در پاریس از امام در این مورد می پرسیدند همه نشان از این ابهامات جدی داشت.

در چنین فضای وهم آلودی، سخنرانی معروف امام در بهشت زهرا در روز ورود به ایران، و اشاره بسیار مهم و هوشیارانه وی به این که ما با سینما مخالف نیستیم، ما با فحشا مخالفیم، که حاکی از اهمیت مهمترین هنرورسانه قرن بیستم در دیدگاه امام بود، لااقل بخشی از دل نگرانی های موجود را در این حوزه زایل ساخت. اما هنوز زمان زیادی لازم بود تا تمامی پرسشها و ابهامات در این باب روشن شوند.

امام در اظهار نظر تأمل برانگیزی، در همان

سال نخست انقلاب، از فیلم «گاو» ساخته داریوش مهرجویی تمجید کرد و فیلمسازان را به ساختن فیلم هایی از این دست ترغیب فرمود. در حالی که در همان نخستین سالهای پس از پیروزی بیم آن می رفت که اسلام گرایی ظاهری و قشری و احیاناً عوام زده، مجال ظهور یابد، تدابیر جسورانه و در عین حال محتاطانه امام در حمایت از مظاهر مدرن فرهنگ و هنر، مانع حاکم شدن چنین فضایی گشت. بدین گونه از همان روزهای نخست پس از پیروزی، نوای موسیقی در هیئت سرودهای انقلابی به امداد انقلاب آمد. هنرهای دیگر نیز چون شعر و داستان و نقاشی در کمال نابالوری جان تازه ای یافتند و بدین گونه هنر انقلاب جوانه زد. امام خردمندانه - خردآورد - نظاره گر این حرکات های فرهنگی و هنری خو جوش بود و به صورت غیر مستقیم آنها را مدد می رساند. آن گاه هم که لازم می شد از منظر مرجعیت، فتواهای راهگشا صادر می کرد و حتی از وجود خویش در این باب مایه می گذاشت. یادمان فرود که هنگامی که نخستین بار سرود «شهید مطهر» در سالگرد شهادت استاد مطهری از صدا و سیما پخش شد، عده ای آن را از مقوله «غنا» پنداشتند و در آن طعن زدند و اما ظاهر امام در برابر این کاره دستور داده بود که سرود مذکور را در حضور او اجرا کنند و بدین وسیله با تقریر خود جوایز پخش آن را صادر کرده بود.

در حال با آن که شماری از اصحاب فرهنگ با ذهنیتی که از کارنامه بخشی از روحانیت داشتند چنین پنداشته بودند که حاکم شدن روحانیت به معنی برجسته شدن بساط کلی هنرهاست، اما وسعت نظر و موضع گیری های روشن و جسورانه امام، و دیگر چهره های نو اندیش حوزه، واهی بودن این سنخ پندارها را به اثبات رساند و بدین گونه هنر پس از انقلاب در سایه سار حمایت و هدایت امام بالید و در برخی رشته ها به بلوغ رسید. البته جرأت و جسارت امام در این زمینه گرچه راهگشای فرهنگ و هنر جامعه و به نفع انقلاب بود اما در عین حال این مایه جرأت و جسارت مانع از طعن طاعنان و ملامت گران در حق او نمی شد و این البته نهایت بهایی بود که یک روحانی بزرگ در حد مرجعیت می توانست برای توسعه فرهنگی جامعه بردارد. این نکته را هم باید تذکر داد که کمبودهایی که در این زمینه و زمینه های

دیگر فرهنگ وجود دارد به علل چندی باز بسته است که طبعاً یکی از آنها ندانم کاری و کوتاندیشی برخی مسؤولان فرهنگی است و این را نباید به حساب امام گذارد. و گر نه امام در حد توان و وقت خود و شرایط فکری و سیاسی وقت به حمایت و راهگشایی در باب فرهنگ و هنر پرداخت.

در قلمرو فرهنگ از رهگشایی های امام در زمینه آموزش و پرورش و آموزش عالی نیز باید یاد کرد. که تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی یکی از آنها است. تشکیل نهضت سوادآموزی نیز از دیگر اقدامات امام در زمینه فرهنگ است. توصیه های امام در باب استقلال فرهنگی و روحیه علمی و علم و دیدارهای مکرر ایشان با استادان و دانشجویان در این مورد یاد کردنی است.

باری در این مقال که بنا بر اختصار بود یاد کرد نمونه ای از سخنان امام هم در این زمینه ها ممکن نیست. امام در مقام یک روحانی بزرگ و مرجع تقلید و فیلسوف و عارف و با حفظ بسیاری از شؤون مرسوم دست به کاری زده است که پیش از او تقریباً هیچ کس در حد او بدان کار دست نزده است. کارنامه امام در قلمروهای گونه گون درخشان است اما در قلمرو آبادگری و توسعه اندیشی درخشان تر به نظر می رسد، زیرا برخی دیگر از روحانیون بسیاری از اقدامات وی را نمی پسندیدند و در حدشان خود نمی دانستند و شاید هم فکر و جرأت انجام این گونه کارها را نداشتند. اما امام با وجود اعتقاد عمیقی که به عرفان داشت و خود از صاحب نظران بزرگ عرفان نظری محسوب می شد و در عمل نیز به وادی سلوک رفته بود و این مایه طبیعتاً باید از وی شخصیتی دنیاگریز و ضد توسعه می ساخت. اما امام با تفکیک ساخت های وجودی خود با حفظ عرفان به آبادگری و توسعه دست زد.

